

توریه

شکوه مشهد
در نگاه سیاحان

پیمان احمدوند

جهانگردان و مسافران و سفیران بسیاری در مسیر تاریخ به ایران و شهر مشهد سفر کرده‌اند که دیدگاه خود را در مورد این شهر و به‌ویژه گنبد و مناره‌های طلایی‌رنگ بارگاه رضوی در سفرنامه‌هایشان آورده‌اند. مهم‌ترین چیزی که در این شهر همه را از مسلمان و غیرمسلمان به سوی خود می‌کشاند، درخشش و شکوه گنبد بارگاه امام رضا(ع) است. هر تازمه‌واردی حتی از روی کنج‌کاوی به نظاره این بارگاه و گنبد باشکوه آن می‌پرداخت. از دوره قاجار سختگیری در مورد ورود غیرمسلمانان به بارگاه زیاد شد که همین سبب می‌شود تا گروهی از جهانگردان و مسافران تنها از دور به تماشای این بارگاه مقدس بپردازند و تنها آنچه از بیرون دیده‌اند، شرح دهند. جالب است با وجود سختگیری‌های بسیار گاهی گروهی از این افراد به داخل حرم راه یافته و به شرح آن پرداخته‌اند.

قابل توجه است که در دوره تیموری بر خلاف دیگر دوره‌ها غیرمسلمانان نیز می‌توانستند این بارگاه را زیارت کنند. یکی از آنها کلاویخو بود که بارگاه امام رضا(ع) را زیارت می‌کند و مورد احترام مسلمانان واقع می‌شود. در زمان کلاویخو زیارت مسیحیان از مساجد و اماکن مقدس مورد مخالفت شیعیان قرار نمی‌گرفت و این موضوع از زمان آغاز سلطنت پادشاهان صفوی که مذهب شیعه، مذهب رسمی ایران قرار گرفت، متداول شد. ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی سده هشتم هجری، سال ۷۳۴ ه.ق به شهر مشهد سفر کرد و حرم امام رضا(ع) را از نزدیک دید و در سفرنامه‌اش از آن اینگونه نوشت: شهری بزرگ و پرجمعیت است... مشهد مکرم دارای گنبد عالی است و آن داخل زاویه‌ای است که پهلوی مسجد قرار گرفته و تمام آن بنایی درخشان و تابناک را داراست و دیوارهای آن با کاشی زیبا درست شده و روی قبر صندوقی از چوب است که با صفحات نقره پوشانیده شده و قندیل‌های نقره بر بالای آن آویخته‌اند و از فوق آن قبه‌زار نقره است و بر در حرم پرده ابریشمی زربفت است و در داخله حرم انواع فرش‌های گوناگون گسترانیده‌اند و در برابر آن آرامگاه هارون الرشید قرار گرفته است که آن هم ضریحی دارد و شمع‌دان‌ها روی قبر گذاشته‌اند. از دیگر جهانگردانی که به این شهر مقدس سفر کردند و در موردش سخن گفته‌اند، کلاویخو است که این شهر را اینگونه تفسیر می‌کند:

مشهد، شهر عمده زیارتی هم این حوالی است و سالانه گروه بی‌شماری به زیارت آن می‌آیند. هر زائری که به آنجا رفته باشد، چون بازگردد، همسایگانش نزد او می‌آیند و لبه قبای او را می‌بوسند، چون دریافت‌اند که وی از زیارت چنین محل محترمی بازگشته است. این ایالت نیز از نام سلطان خراسان که از بازماندگان و فرزندان محمد(ص) است، نام یافته و سراسر آن به اسم خراسان مشهور گشته است.

دکتر جان ویشارد، پزشک آمریکایی در زمان مظفرالدین شاه از سوی سفارت آمریکا برای ۲۰ سال از ۱۹۱۰ - ۱۸۹۱ میلادی به ایران سفر کرد و در مورد این شهر اینگونه می‌نویسد: در مشهد، مقدس‌ترین شهر مذهبی ایران، زندگی مردم متکی به زائران و مسافران است و این روحیه خود باعث می‌گردد که مشهدی‌ها مردمی زودجوش بار بیایند و چون در اکثر روزهای سال با اقوام و زبان‌های مختلف و مردم گوناگون سرو کار دارند، بتوانند با غریب‌ها خیلی زود پیوند آشنایی برقرار نمایند.



عکس: پیمان احمدوند

خودش باید برم گرداند میلک؛ خود آقا

رفتیم. عکس گرفتیم. از همه چیز. از گریه‌هاشان. از شاخه‌های گلی که برای ضریح آورده بودند. از دلتنگی و عصبانی بودنم که آن گنبد و آن امامزاده ممتاز و یکه میلک کجا و این اتفاق سه در چهار آجری اکنونی با گنبد آهنی مثل همه جا، کجا؟ جهانی سازی اگر این است، لعنت به هر چی جهانی سازی و یکسان سازی. میلک من فقط میلک من بود. نابودش کردند. خاکستر نشین‌اش کردند و بعد گریه کردم بین راه.

بعد شکی در دلم آوردم. بعد سیمیرغ من و عکاسان همراه، موقع برگشتن که به شب هم افتاده بودیم، سر گردنه‌ای، رفت به سیاهی. نصف ماشین، رو به دره و نیمه به جاده. هراس. دلتنگی. فقط از دره که پسرعمویم کنارش بود و پشت راننده بود و رو به جاده، می‌توانستیم نرویم لای آهن پاره‌های سیمیرغ که لاید هزار بار باید می‌چرخید تا برسد به ته دره. بیرون آمدیم. دست‌هایم قدرتی گرفته بودند عجیب. یک‌تنه نگه داشتم ماشین را تا همه از همان در پیاده بشوند. سیمیرغ هر لحظه می‌رفت رو به دره. کاروانیان از پشت سر رسیدند. هر کی راهکاری داشت.

آخرش ماشین را کشیدیم به جاده. عکس یادگاری هم گرفتیم. بعدها شنیدم که میلکی‌ها گفتند اینها شک آورده بودند به آقا که این به روزشان آمد.

اما من چیزی را از دست دادم که سال‌ها برای به‌دست آوردنش جنبیده بودم؛ ۲ سال و ۴ ماه است به میلک نرفته‌ام. این کم چیزی نیست!

الموت و زادگاهم روستای میلک هستم. اما کاش نمی‌رفتم آن سال که حالا دو سال و چهار ماه است دیگر جرات نمی‌کنم بروم. راه افتادیم. از قزوین که راه افتادیم، یکی دو تا ماشین بیشتر نبودیم. دو تا سواری و یک سیمیرغ. بعد بین راه زیاد و زیادتر شدند و گفتند کامیونی که ضریح امامزاده میلک را می‌برد، پیش‌تر از همه است؛ مجبور بود آرام برود گردنه‌های پیچ‌درپیچ را. رسیدیم بالاخره بهش.

جمعیتی بودند؛ زیاد. قابل جای دادن در کادر دوربین نبودند. بنر جلوی کامیون را که دیدم، اعتراف کنم دلم غنچ زد. کیف کردم. احساس کردم من هم هستم؛ وجود دارم. بعضی کارهایم به درد خورده‌اند و احساس کردم اگر همین حالا هم بمیرم، کمی از من می‌ماند بیرون از گورم؛ دو تا از عکس‌های من از میلک و امامزاده را برداشته بودند از وبلاگم.

سال ۱۳۷۱ که دانشجوی سینمای جوانان قزوین بودم و تازه عکاسی یاد گرفته بودم با دوربین حبیب علی‌مردی، تعداد قابل توجهی عکس از میلک گرفتم که از سر اتفاق، تاریخ‌ساز شدند چون خیلی زودتر از آنی که فکرش را بکنم، شمایل میلک عوض شد.

دو تا از عکس‌های آن سال‌ها تا الان خانه به خانه میلکی‌ها چرخیده و روی دیوارهایشان قاب شده‌اند. یکی عکسی است که از تپه روبه‌روی میلک، از نمای عمومی روستا گرفتم و یکی عکسی است از پهلو از گنبد گچی و نامدار امامزاده اسماعیل میلک.

یوسف علیخانی

از این تاریخ دیگر جرات نکردم به «میلک» بروم؛ از آبان ۸۸. چرایش را شاید تا آخر این مطلب برایتان بگویم و شاید هم نگفتم و شاید هم اصلاً خود چرایی‌اش نخواهد که گفته بشود و همچون رازی مگو، نگفته بماند.

آبان ۸۸ بود؛ یعنی ۲ سال و ۴ ماه قبل. شیخ علی رضمانی، همبازی کودکی‌هایم و پسرخاله پدرم و رئیس حال حاضر اداره مساجد اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین زنگ زد. قبلاً هم گفته بود البته؛ یک سال قبلش که می‌خواهند چنین کاری بکنند اما آن روز زنگ زد که بیا! راهی هستیم.

سال قبلش داشتم روی طایفه مراغیان رودبار الموت تحقیق می‌کردم؛ کوله‌پشتی به دوش، تمام ۱۶ روستایش را گشته و با مردم هم‌کلام شده بودم. قصه‌هایشان را ضبط کرده بودم و باورهایشان را فیلم گرفته بودم و زندگی‌شان، عکس شده بودند. اما گیر کرده بودم در گرفتن اطلاعات از چند موسسه دولتی منطقه؛ رازمیان، مرکز بخش رودبارالموت غربی. از سر اتفاق آقاشیخ علی را دیدم. خبر نداشتم که حالا ساختمان قدیم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین شده اداره مساجد و او هم رئیسش. رفتم پیشش. ماشینش را روشن کرد و دو ساعت بعد ما رازمیان بودیم؛ عکس‌های خوبی ازش گرفتم سر گردنه فلا.

بعد که زنگ زد بیا، راه افتادم. مثل همیشه مسلح به دوربین رفتم. عاشق این فصل گردنه‌های